

عرفان‌گرایی در برخی از توصیفات منظوم گرمابه‌ها

دکتر پروانه سیدالماسی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اسکو

چکیده

در بین آثار ادبی، اشعاری - اگرچه اندک - وجود دارند که منحصرأ در وصف دما، ساختمان، عناصر و اجزای گرمابه و آداب استحمام سروده شده‌اند. در تعدادی از این توصیفات منظوم، شاهد انعکاس تعلیمات عرفانی و آداب و اصطلاحات صوفیه هستیم؛ بدین طریق که ذهن شاعر پس از ایجاد شباهت بین خانقاه و گرمابه، کوشیده است تا بیناین مکان و آداب مرتبط با آن، با مراحل اولیه سیر و سلوک و برخی از رسوم خانقاهی پیوند برقرار کند و اصطلاحاتی مانند تجرید، ترک، خلوت، فیض، فتوح و... را فراخور سیر سخن، در ابیات بگنجانند. در این مقاله ضمن نشان دادن زیبایی‌ها و ریزه‌کاری‌های ذوقی و فکری در چنین شعرهایی، به بررسی و شرح چگونگی و علل بازتاب برخی از مسائل عرفانی در اشعار توصیفی گرمابه‌ها پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: توصیفات منظوم، گرمابه، خانقاه، عرفان، خلوت.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۲/۱۰

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۳/۶/۲۵

Email: P.seyedalmasi@yahoo.com

مقدمه

طهارت جایگاه خاصی در فرهنگ غنی ایرانی دارد و از دیرباز، نزد ایرانیان از اهمیت بسزایی برخوردار بوده است؛ به‌ویژه پس از اسلام که طهارت از شرایط اولیه مسلمانی محسوب می‌شد؛ زیرا اولین قدم برای انجام فرایض دینی به شمار می‌آمد؛ بنابراین، به منظور تسهیل‌در امر پاکیزگی، فضاهای عمومی خاصاً عنوان «گرمابه» و «حمام» ساخته شد که دارای معماری منحصربه‌فرد و عناصر و اجزای مخصوص به خود بود، اما پیشینیان به این فضاها تنها به چشم مکانی برای شست‌وشو نمی‌نگریستند، بلکه حمام برای آنها محل تجمع‌های دوستانه، گفت‌وگوها و آشنایی‌ها بود؛ چنان‌که حافظ نیز اشاره کرده است:

اگر رفیق شفیقی، درست‌پیمان باش
حریف حجره و گرمابه و گلستان باش
(حافظ شیرازی ۱۳۷۶: ۲۷۷)

همچنین گرمابه برای قدما محل تفریح و سرگرمی و برگزاری مراسم و جشن‌های مختلف بود. تأثیر گرمابه در درمان و تسکین برخی از امراض نیز تجربه شده بود و جایگاه ویژه‌ای در علم طب گذشته داشت. وجود نشانه‌هایی در کتب طبی کهن‌ترین نکته را ثابت می‌کند. (برای نمونه ر.ک. ابن سینا ۱۳۷۰: ۲۱۱، ۲۴۰ و ۴۶۰)
در طول زمان، گرمابه و آداب آن در تاروپود زندگی تمامی طبقات جوامع گذشته رسوخ کرد؛ به گونه‌ای که در آثار ادبی فارسی نیز که دریچه‌ای به قرون ماضی و دربرگیرنده آداب و طرز زندگی مردمان این مرز و بوم هستند، شاهد بازتاب آداب و رسوم مرتبط با گرمابه هستیم. شعرا و نویسندگان گاه در خلال داستان یا ماجرای به عناصر، مشاغل، ابزار، آداب و رسوم و... مرتبط با گرمابه و استحمام اشاره کرده‌اند؛ مثلاً ترکمان فراهیدر محبوب‌القلوب، در داستانی ضمن بیان به گرمابه رفتن سه شخصیت زن، به وصف اجزا و آلات گرمابه و استحمام می‌پردازد. (۱۳۲۰: ۵۳۳-۵۳۲) اوحدی نیز در اثنای وصف ماجرای دیدار با یارش در گرمابه، به برخی از عناصر مربوط به گرمابه و آداب و ابزار استحمام اشاره کرده است. (اوحدی اصفهانی ۱۳۷۵: ۲۷۴)

علاوه بر این، خداوندان شعر و ادب کوشیده‌اند تا با توجه کردن به گرمابه و بهره‌گیری از آنچه وابسته به آن است، مضامین، تمثیلات و تشبیهات بدیع خلق نمایند؛ برای مثال مجیر بیلقانی آسمان را به گرمابه و اثر را به گلخن (تون حمام) تشبیه کرده است:

خود شکل اثر و آسمان چیست؟
گرمابه ازرق است و گلخن
(مجیرالدین بیلقانی ۱۳۵۸: ۱۴۸)

غالب دهلوی دوزخ را به گرمابه مانند کرده است:

تا بشوید نهاد ما ز وسخ
گشت گرمابه ساز از دوزخ
(غالب دهلوی ۱۳۷۶: ۶۳)

در *مرزبان‌نامه* آمده است: «صحبت پادشاه و قرب جوار او به گرمابه گرم ماند.» (روایینی ۱۳۷۵: ۶۳۴) نظام قاری هم به توصیف گرمابه‌ای پرداخته است که اجزا و عناصر آن را انواع پارچه‌ها تشکیل می‌دهند. (نظام قاری ۱۳۵۹: ۱۳۵-۱۳۳) در برخی از متون تعلیمی مانند *قابوسنامه* نیز به برخی از آداب استحمام برمی‌خوریم. (عنصرالمعالی ۱۳۴۵: ۸۸-۸۹)

گرمابه با فضا، عناصر، آداب و... خود، توجه عرفا را نیز جلب کرده است؛ زیرا گرمابه علاوه بر اینکه محلی برای استحمام و در نتیجه، پاکی و تسکین جسم بود، مکان مناسبی برای ریاضت و فتوحات باطنی محسوب می‌شد. توجه عرفا به گرمابه به حدی بود که از گرمابه و مسائل مرتبط با آن در ساختن تمثیل‌ها و مضمون‌های عارفانه بهره جستند. آنها حتی در شطحیات خود نیز گاه گرمابه را دستاویز قرار دادند؛ برای مثال، در شطحیات ابو محمد روی‌آمده است: «پوستین حدث بینداز؛ که در مسلخ حمام عشق حربۀ قهر

بویحیی جز زادگان عدم را نکشد.» (روزبهان بقلی شیرازی ۱۳۶۰: ۱۹۱؛ برای اطلاع بیشتر درباره عرفا و گرمابه ر.ک. سیدالماسی ۱۳۸۴: ۹۲-۷۷)

گرمابه و آنچه با آن در ارتباط است، از بین عرفادر زندگی، آثار و اقوال مولانا انعکاس وسیع‌تری دارد؛ ریاضت‌ها و اقامت‌های متمادی وی در گرمابه، توجه به فضای گرمابه و اجزای آن برای آفرینش مضامین و تمثیلات عارفانهو تفهیم و تبیین هرچه بهتر نکات باریک و غامض عرفانی، قابل توجه است. (برای آگاهی بیشتر ر.ک. سیدالماسی و سیدالماسی ۱۳۸۷: ۱۲۳-۱۴۶)

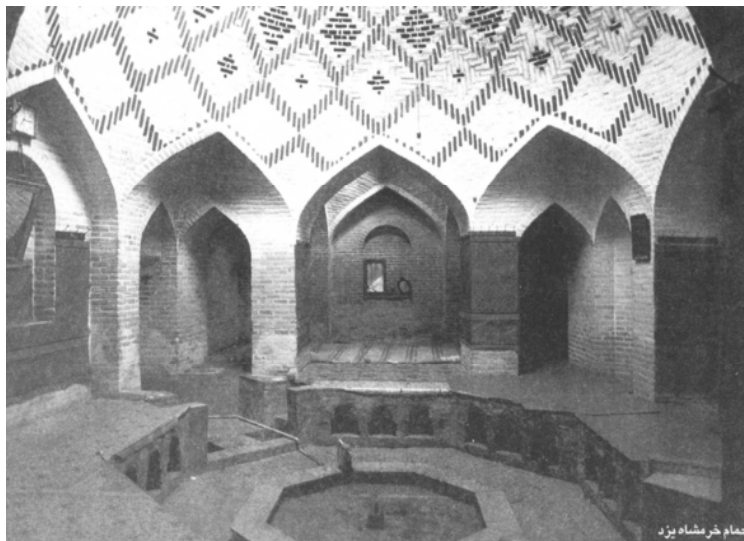
علاوه بر آنچه ذکر شد، در آثار تعدادی از شعرا اشعاری وجود دارد که منحصراً در توصیف برخی از گرمابه‌ها، خصوصاً گرمابه‌های سلطنتی سروده شده است و مملو از تشبیه‌ها، تصاویر و مضامین زیباست. این نوع اشعار غالباً برای کتابه‌گرمابه‌های شاهان و امیران به نظم درآمده‌اند و در ابیات پایانی بعضی از آنها ماده‌تاریخ نیز مشاهده می‌شود؛ خواجهی کرمانی (کاتب یزدی ۱۳۴۵: ۸۴-۸۵)، شرف‌الدین علی‌یزدی (همان: ۱۰۲-۱۰۴)، وحشی بافقی (۱۳۷۶: ۲۷۳)، قدسی مشهدی (۱۳۷۵: ۸۸۷-۸۹۱)، کلیم کاشانی (بی‌تا: ۴۰۲-۴۰۱) و تأثیرتبریزی (۱۳۷۳: ۱۳۶-۱۳۷) شعرهایی از این دست سروده‌اند.

گویندگان چنین‌اشعاری در وصف فضا، دما، ساختمان، برخی از خادمان و... گرمابه، تمام هنر خود را به‌کارگرفته‌اند و فضای مسحورکننده‌گرمابه نیز ذوق سرشار آنان را یاری نموده است. آنچه در برخی از این توصیفات جلب نظر می‌کند، تشبیه این فضا به خانقاه و آداب و مراحل استحمام به برخی از رسوم خانقاهی و مقامات عرفانی است که موجب انعکاس مضامین و اصطلاحات عارفانه در این نوع از اشعار وصفی شده است. پی‌بردن به علل این تشبیهات و دلایل‌گرایش اذهان شعرا به سوی مسائل عرفانی و مراتب سیروسلوک در توصیف‌گرمابه‌ها حائز اهمیت است. این‌مقاله به معرفی و شرح و بررسی تعدادی از این نوع اشعار اختصاص داده شده است تا از این گذر، اولاً قدرت هنرنمایی شعرا و جذابیت این نوع شعرها که در نوع خود بی‌نظیرند، پیش چشم صاحب‌نظران آید؛ ثانیاً علت گرایش به عرفان در چنین توصیفات مشخص گردد؛ ثالثاً جایگاه و چگونگی انعکاس اصطلاحات و مضامین عرفانی در این نوع اشعار وصفی بررسی شود. برای رسیدن به این اهداف، در آغاز شرحی مختصر در باب فضایگرمابه و آداب استحمام در گذشته ذکر می‌گردد؛ سپس اشعار چهار تن از شعرا که در آنها توصیفاتگرمابه با مسائل عرفانی پیوند خورده است، بررسی و شرح می‌شود.

فضایگرمابه و آداب استحمام در گذشته

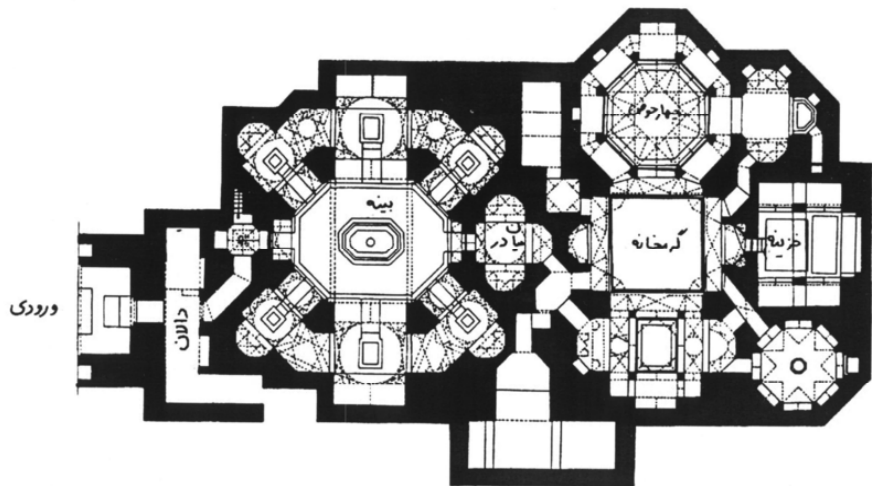
در گذشته، گرمابه‌ها خصوصاً در مناطق کم‌آب، غالباً پایین‌تر از سطح زمین ساخته می‌شد. چندین پله در گرمابه را به راهروی باریک و دهلیز متصل می‌کرد. دهلیز که گاه راهی نیز به پشت‌بام داشت، محل کوچکی بود برای نشستن استاد گرمابه. پس از دهلیز، فضای چندضلعی «جامه‌کن»

نمایانمی‌شد. این فضا مَسَلَخ، بینه و جامه‌خانه نیز نامیده می‌شد که در اطراف سکوهایی موسوم به «صُفّه» داشت. این سکوها با حصیریا فرش مفروش‌شودند و در زیر آنها حفره‌هایی برای نهادن کفش ایجاد شده‌بود. مشتریان قبل و پس از استحمام، از صدفه‌ها برآوردن یا پوشیدن لباس و قراردادن اشیا و بقیچه‌هایشان استفاده می‌کردند. در دیوارهای این فضا و سردر گرمابه، تصاویری نقاشی و یا کاشی‌کاری می‌شد که دلایلمتعددی داشت. (برای اطلاع از چگونگی و علل وجود این نقوش در حمام ر.ک. سیدالماسی و سیدالماسی ۱۳۸۸: ۱۲۹-۱۴۹) در وسط اغلب جامه‌کن‌ها، حوضی که فواره هم داشت، به چشم می‌خورد. این فضا نیمه گرم و نسبتاً خشک بود. (تصویر ۱)



(تصویر ۱) حمام خرمشاه یزد (مجله تیشتر ۱۳۸۲: ۳)

مشتریان پس از درآوردن جامه‌ها و بستن لنگ به کمر، وارد فضای «میان‌در» (خانه میانگین) می‌شدند. این فضا معمولاً به صورت هشتی و یایک دالان باریک بود با سکوهایی برای انداختن لنگ و اسباب حمام که معمولاً به نوره‌خانه و سرویس بهداشتی راه داشت. پس از میان‌در، «گرمخانه» (صحن) وجود داشت که محل کیسه‌کشی و صابون‌زنی بود و استخری موسوم به «چاله‌حوض» (چهارحوض) با آب غالباً سرد در آنجا به چشم می‌خورد که تابستان‌ها برای شنا استفاده می‌شد. گرمخانه گرم و مرطوب بود و به «خلوتخانه‌ها» و «خزینه» راه داشت. خلوتخانه محلی برای استحمام فردی بود که حوض کوچکی به نام «دستک» داشت و گرمخانه خصوصی محسوب می‌شد. مشتریان پس از عبور از گرمخانه و بالا رفتن از چند پله، از یک ورودی کوچک به صورت دوگانه وارد خزینه می‌شدند. خزینه دارای آب زیاد و داغ بود؛ زیرا در کف آن دیگی تعبیه شده بود که از طریق کوره گرمابه که تون یا گلخن نام داشت، گرم می‌شد. مردم برای غسل کردن وارد خزینه می‌شدند. (تصویر ۲)



(تصویر ۲) طرح حمام گنجعلی‌خان (قبادیان ۱۳۸۲: ۲۸۶)

به فضای پردود و خاکستر متصل به گرمابه که کوره در آن بود، پاتون، تون و یا «گلخن» می‌گفتند. (تصویر ۳) راه ورود به گلخن در پشت ساختمان گرمابه بود و در داخل و خارج این فضا خس و خاشاک و تپاله و پهن برای سوخت گلخن انبار می‌شد. آتش تون دیگ خزینه را گرم می‌کرد که در نتیجه آن، آب خزینه داغ می‌شد. دود گرم حاصل از آتش تون نیز با وارد شدن به داخل کانال‌هایی (گربرو) که در سطح زیرین فضاها گرمابه وجود داشت، به صورت تبادل حرارت با کف حمام، موجب گرم شدن فضاها می‌شد. کف حمام‌های سلطنتیاز سنگ مرمر بود.

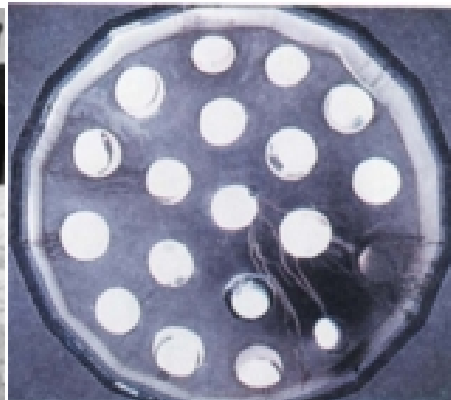


(تصویر ۳) آتشدان (تون) در زیر خزینه حمام فین کاشان (همان: ۲۸۵)

روشنایی حمام در روز از پنجره‌های زیرگنبد و زیر طاق و نیز از شیشه‌های محدب‌شکلی که بر بالای گنبد نصب می‌شد و «گلجام» نام داشت، تأمین می‌شد. گلجام‌ها گاه سفید و گاه رنگی بودند. (تصویرهای ۴ و ۵) (برای آگاهی بیشتر درباره معماری و فضاها حمام ر.ک. پیرنیا ۱۳۸۱: بخش ششم؛ قبادیان ۱۳۸۲: فصل دهم و مقاله فخاری تهرانی در کیانی ۱۳۷۹: ۲۴۳ تا ۲۶۴)



(تصویر ۴) گلجام حمام خان یزد
(قبادیان ۱۳۸۲: ۲۹۰)



(تصویر ۵) گلجام‌ها در جامه‌خانه حمام گنجعلی خان
(Anonymous 2002: 64)

گرمابه‌های مسلمانان و پیروان سایر مذاهب تا قبل از عهد قاجار یکی بوده است؛ چنان‌که قدسی ضمن وصف گرمابه پادشاه، به یکسان بودن آن اشاره کرده است:

برآیند از این کعبه اهل صفا درآیند هریک به کیشی جدا
(قدسی مشهدی ۱۳۷۵: ۱۹۰)

اما سیاحان دوره قاجار به جدا بودن گرمابه مسلمانان و اهل ذمه اشاره کرده‌اند. (ر.ک. پولاک ۱۳۶۱: ۳۱؛ سرنا ۱۳۶۳: ۱۶۹)

ساعت کار گرمابه قبل از اذان صبح تا اول غروب بود. (شهری‌باف ۱۳۷۸، ج ۳: ۲۷) از گرمابه بیشتر به دلایل مذهبی، یعنی طهارت قبل از نماز و غسل‌های واجب و مستحب استفاده می‌شد. این مکان کارکنان و خدمه‌هایی با وظایف مختلف داشت؛ دلآکی جزء مشاغل معروف گرمابه بود. دلآک‌ها وظایف گوناگونی از جمله کیسه‌کشی، صابون‌کشی، سنگ‌پاکشی، تراشیدن مو، حجامت، مشتمال و... را بر عهده داشتند. (همان: ۱۵) ابن اخوه محتسب مصری در قرن هفتم، قوانین خاصی برای دلآکان برشمرده است. (ر.ک. ابن اخوه قرشی ۱۳۴۷: ۱۶۳) الکساندر دوما، نویسنده شهیر فرانسوی، در کتابی که در باب سیاحت خود به قفقاز نوشته است، (۱۸۵۸م) در مورد مشتمالی دلآک‌های محلی در حمام ایرانیان در تفلیس، خاطرات جالبی ثبت کرده است. (جمالزاده ۱۳۳۹، ج ۲: ۳۳-۳۰)

مشتریان زن آلات و ابزار مربوط به استحمامشان را با خود می‌آوردند، درحالی‌که مردان غالباً از وسایل خود گرمابه استفاده می‌کردند. (شهری‌باف ۱۳۷۸، ج ۳: ۱۴ و ۲۸) شانه، تاس، تشت، مجمعه،^(۲) صابون، گِل، سنگ‌پا و... جزء اشیای مورد استفاده در امر شست‌وشو بود. یکی از رسوم رایج در گرمابه، ریختن آب گرم با تاس به پای آشنایان و مشتریانه نشانه احترام بود؛ یعنی فردی که در حمام بود، آب گرم را به پای آشنای واردشونده می‌ریخت. این رسم «ضیافت حمام» نامیده می‌شد. شفیع اثر به این رسم اشاره کرده است:

به هم اهل جهان گرمی کنند از گریه مردم به پاییکدیگر ریزند گاهی آب حمامی
(وارسته ۱۳۸۰: ۱۲۴)

قدسی نیز در یک مثنوی که در توصیف حمام سروده است، به این رسم اشاره کرده است:
کی آنجاست بخشنده‌تر کس ز کس تواضع به یک تاس آب است و بس
(قدسی مشهدی ۱۳۷۵: ۱۹۹)

اشعار وصفی درباره گرمابه‌ها با گرایش عرفانی

همان‌طور که ذکر شد، در بین اشعاری که به توصیف برخی از گرمابه‌ها اختصاص دارند، اصطلاحات عرفانی هم دیده می‌شود و در واقع، سرایندگان آنها کوشیده‌اند گرمابه و آداب آن را با بعضی از مسائل عرفانی و آداب خانقاهی و مراحل سیروسلوک پیوند دهند. در یک نگاه اجمالی به این نوع اشعار، چنین به نظر می‌رسد که فضای گرمابه که دارای تزئینات کم و فاقد اسباب و اثاثیه متعدد و تجملاتی بوده است، موجب شده است تا ذهن سرایندگان آنها به سوی خانقاه معطوف گردد و بین این مکان و خانقاه ارتباط برقرار سازند. عاری شدن مشتریان از لباس‌ها و متعلقات دیگر و یکسان بودن غنی و فقیر و شاه و گدا در این مکان هم مسلماً دلایل دیگر این شبیه‌سازی بوده است.

رها شدن از تمام اسباب عاریتی حتی البسه در بدو ورود به این مکان، تداعی‌گر آداب «ترک» در آیین صوفیه است که شرط اول سلوک به شمار می‌رود؛ (سجادی ۱۳۷۹: ۷۹) بنابراین، از دیدگاه سرایندگان اشعار توصیفی گرمابه‌ها، همان‌گونه که صوفیه ظاهرشان را از اغراض دنیوی و باطنشان را از اغراض برهنه می‌ساختند و به مقام تجرید نائل می‌شدند، (همان: ۲۲۰) واردان به گرمابه نیز وارستگی بودند که از کسوت ظاهر و متعلقات مادی مجرد می‌شدند. همین مسأله توجه ابوسعید ابی‌الخیر را نیز به خود جلب کرده و به تحقیق امر تجرید در گرمابه اشاره کرده است؛ چنان‌که در بیان علت خوشی گرمابه فرموده است: «از بهر آنک با تو آزاری و سطلی بیش نیست و آن نیز از آن تو نیست.» (محمدبن منور ۱۳۶۶: ۲۱۱)

تلاش‌های سالکان برای پاک کردن روح و دل از آرایش‌ها و غبارهای دنیوی با انجام ریاضت‌ها و طی مقامات طریقت، همانندی بسیاری با پاک شدن از اوساخ جسمانی در گرمابه دارد. از دیدگاه این شعرا، آب گرم و مطبوع گرمابه هم که مسبب پاکیزگی جسم و تسکین روح و موجب فتح و گشایش دل مراجع‌کنندگان است، همچون فیضی الهی است که باعث صفای دل و گشایش قلب عرفا می‌شود. خلوت گرمابه هم که مکانی خصوصیب‌رای طهارت بود، برای این دسته از شاعران، یادآور خلوت‌نشینی صوفیه و حتی خلوت دل بوده است؛ اگرچه برخی از آنها مانند مولانا در خلوت گرمابه به ریاضت و خلوت‌نشینی نیز پرداخته‌اند. (افلاکی ۱۹۶۱، ج ۱: ۳۵۳) خلوت‌نشینی مشتریان گرمابه موجب رفع کدورت ظاهر و خلوت‌گزینی عرفا باعث رفع حجاب‌ها و غبارهای باطنی و در نتیجه، کشف و شهود بوده است. (سجادی ۱۳۷۹: ۳۵۹-۴۳۷) در ادامه برای وضوح بیشتر مطالب مذکور، اشعار چهار تن از شعرا که در وصف گرمابه‌ها سروده شده‌اند و در آنها گرایش‌های عرفانی مشاهده می‌شود، بررسی می‌شود.

۱. شرف‌الدین علیزدی

این شاعر خوش‌ذوق بر کتابهٔ دوم مسلخ گرمابه امیرغیاث‌الدین، مثنوی نسبتاً بلندی سروده است. توصیف وی از زبان گرمابه آغاز می‌شود و گرمابه بر کارآیی خود که طهارت و پاکی است، در بیت‌های مکرر تأکید می‌کند. سپس به آمدن مراجعان به هنگام صبح برای غسل اشاره می‌کند و به ذکر مراحل استحمام و بیان خدمات خادمان گرمابه (دلآکان) می‌پردازد و مخاطب را به پاکی فرامی‌خواند. تلمیحی نیز به ماجرای آلوده شدن حضرت آدم (ع) به گناه و رانده شدن او از بهشت دارد و تعریضی به گرمابه‌گونه بودن این دنیا که اسباب پاکی آدم در آن محقق شد. پس از این مقدمات، جهان را به مسلخ گرمابه عشق تشبیه می‌کند و از اینجا مباحث عرفانی شروع می‌شود؛ شاعر آداب استحمام و مسائل عرفانی را به هم مربوط می‌سازد و به لزوم از اخلاص به تجرید آمدن و ترک علائق کردن و از کسوت پندار رها شدن در این بقعه (جهان) که به منزلهٔ سربینهٔ حمام عشق است، اشاره می‌کند؛ بدین طریق که سالک راه عشق مانند واردشونده به گرمابه، لباس هستی را از خود بربکند و لنگی از شوق بر کمر بندد و به درون خانهٔ عزت قدم گذارد تا از تمام بدی‌ها پاک شود و به سوی خلوت توبه روی آورد و با تاس، اشک ندامت بر جان خود بریزد تا حواس را از لوث مفسد و کین و خشم بشوید.

شاعر پس از بیان این مطالب، به ذکر اسباب گرمابه و استحمام مانند تاس، مجمعه، شانه، کیسه، اُسْتَرِه و سنگ می‌پردازد و آنها را دستاویزی برای بیان نکات اخلاقی قرار می‌دهد؛ مثلاً می‌گوید اگر مانند مجمعه تماماً دهان باشی، از دیگران آسیب‌های بسیار می‌بینی. وی شرط رفع حجاب را هم خلوت‌نشینی می‌داند و تأکید می‌کند که برای نیل به پاکی باید خلوت گزید؛ همان‌طور که در گرمابه برای طهارت، وارد فضای خلوت می‌شوند. به خلافت رسیدن آدم را نیز در نتیجهٔ عریانی وی می‌داند و پس از ذکر چند بیت در نیایش، مثنوی خود را با ذکر مادهٔ تاریخ به پایان می‌رساند.

| | |
|------------------------------|-------------------------------|
| پاک‌خدایی که مرا آفرید | وز پی پاکان ز جهان برگزید |
| بهر طهارت گل من شد در آب | پاک‌دلا روی ز من برمتاب |
| آنکه ز خاکم به کرم برگرفت | کار من از دولت او درگرفت |
| تا شدم از دولت غرّاً به کام | مقصد هر طایفه از خاص و عام... |
| اسم همایون ز علؤ علا | دم زند از حیدر خیبرگشا |
| مایهٔ تطهیرم از این چشمه دان | آیت تطهیر کند این بیان |
| لاجرم آن را که بود ره به ما | رسم طهارت بود، آیین صفا |
| صبح که سوسن شکفاند چمن | روی نهند از همه سویی به من... |
| نسبت هرکس که پژوهی به راز | عزم وضو باشد و قصد نماز |
| غسل که از بهر عبادت بود | عادت ارباب سعادت بود |
| کس به کسش کار نه از نیک و بد | هر کس و خاریدن اندام خود... |
| خادم آزاده پس آماده است | منتظر خدمتی استاده است |
| جمله صفاهای کدورت‌زدا | شیوهٔ خود را ید بیضا نما |

بسته‌میان، خدمت پاکان کنند
 داس ز الماس و ز هر کشت تر
 هر که از ایشان بکشد مالشی
 سعی کن و از پی‌آلودگی
 آدم از آن دانه که بی‌صرفه خورد
 تا نشد آلوده به چرک گناه
 آدمی‌ای حال پدر یاد کن
 بهر تو این گلشن کحلی‌نورد
 چیست جهان؟ مسلخ حمام‌عشق
 شرح دهم حال به من دار گوش
 هست در این بقعه تو را ناگزیر
 واره از این جبّه و دستار خویش
 جامه هستی بکن از خود روان
 گرم برآ هر چه بد، از خود بشوی
 زود سوی خلوت توبت گریز
 آب ندامت چو کند جا به تاس
 دل ز جهان سرد کن، از مهر گرم
 بو که توان کرد به حمام راز
 آب به سر پاش ز گرماب چشم
 تاس پر از نقص هراسان بود
 مجمعه‌سان گر همه باشی دهان
 شانه‌صفت گر همه دندان شوی
 کیسه چو از دست تهی پر شود
 آستره کو هست به بند تراش
 چیست همانا دلت ار سنگ نیست؟
 تا نشوی فارغ و خلوت‌نشین
 از پی پاکی، سوی خلوت‌نگرای
 چون پدر ما همه عریان بماند
 راه نشان دادم از وضع خویش
 یارب از آنجا که کریمی توست
 کز همه آلودگی‌ای بگذریم
 راست رهی کان ره اخیار توست
 ختم بر این رفت و امید قوی
 چرخم از آن گلبن تاریخ شد
 حال چنین است که کردیم یاد

سروری مشکلی آسان کنند
 سنبل و ریحان دروند از هنر
 پاک شود از همه آلایشی
 پاک شو و شاد به آسودگی
 عور شد از جامه، ولی صرفه کرد
 راست نشد خلعت «ثُمَّ اجْتَبَاهُ»^(۳)
 نفس ز زرق گنه آزاد کن
 تافته‌اند از چه نشینی تو سرد
 تا تو شوی پاک در ایام عشق
 اول از اخلاص به تجریدکوش
 ترک علایق ز قلیل و کثیر
 عور شو از کسوت‌پندار خویش
 فوطه‌ای از شوق بزن در میان
 راه درون‌خانه عَزَّتْ بجوی
 ز آخر چشم آب ندامت بریز
 لوث مفسد ببرد از حواس
 سینه پر آتش، مژه پر آب شرم
 کسب طهارت ز برای نماز
 پاک فروشوی ز خود کین و خشم
 تاس تهی بالش جانان بود
 خون خوری از زخم پیایی روان
 دست‌خوش گردش دوران شوی...
 زو صدف چشم تو چون دُر شود
 زود ببینی سر خود زیر پاش
 جز که بدین جانب آهنگ نیست؟
 رفع حجاب از تو نیاید یقین
 پاک شو و تاز و خرم برآی
 نوبتش آخر به خلافت نشاند...
 لیک به توفیق توان برد پیش
 خلعت توفیق فرست از نخست
 پاک به درگاه تو رو آوریم
 ورنه چه ره، کان نه به هنجار توست
 منتظر فاتحه‌ای از نُو
 آب رخم مَنبت این بیخ شد
 عاقبت کار همه خیر باد^(۴)
 (کاتب یزدی ۱۳۴۵: ۱۰۲-۱۰۴)

۲. وحشی بافقی

وحشی از همان ابتدای شعرى که در قالب مثنوى در تاریخ بنای گرمابه میرمیران سروده است، وارد مباحث عرفانى مى‌شود؛ وی طواف درگاه پیر حقیقت را منوط به غسل طریقت مى‌داند و معتقد است برای نیل به خلوت خاص باید وارد حمام اخلاص شد. پس از چند بیت در مدح آب و هوا، گرما، آتش، و فضای داخل و خارج گرمابه، با به‌کارگیری برخی از اصطلاحات و الفاظ عرفانى، ترکیباتی چون «مسلخ و ارستگى»، «فرش عجز و نامردى»، «صفه پاک‌اعتقادى»، «لنگ تجرد» و... مى‌سازد و به فیض‌بخشی گرمابه اشاره مى‌کند. او مشتریان را چون وارستگانی مى‌بیند که صف‌صف در آن نشسته‌اند. بینة گرمابه را به مسلخ و ارستگى تشبیه مى‌کند و از مخاطب مى‌خواهد که همچون سالکی در آنجا قدم بگذارد، در صفه پاک‌اعتقادى بر فرش عجز و نامردى بنشیند و طبق سنت استحمام‌کنندگان که از البسه عاریمى‌شوند، کمر بند آرزو را سست کند و کمر آزر را به سرعت بگشاید. سپس بند قبای خودنمایی را بازکند، از لباس خودستایی عریان گردد، فوطه و لنگ تجرد را عاشقانه بر کمر بندد، از صف بالانشینان (مشتریانی که بر صفه گرمابه نشسته‌اند) خارج شود و به خلوت تنهانشینان رود، با اشک چشم و گریه‌های عذرخواهی و انابت از آرایش پاک گردد، مناهی را از خود بشوید و پس از آن، در مجمع اهل صفا گام نهد تا صفای خاطر یابد. در اینجا خواهد دید که همگی آنها از لباس عاریت دورند و از خویشتن‌پرستی و رسوم اعتباری عریان و برهنه. وی توصیه مى‌کند که مخاطب اشعارش کف پای طلب را با «سنگ‌پای ترک» از قیود عالم خاک پاک کند و از دلاک هدایت بخواهد تا بر سر عنایت بیاید و با آستره که با کشیده شدن بر سنگ تیز شده است، موی قید «بود و نابود» وی را بسترده. وحشی مثنوى خود را با ذکر ماده‌تاریخی در بنای گرمابه (گرمابه بافیض)^(۵) به پایان مى‌برد:

| | |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| <p>طواف درگاه پیر حقیقت اگر ره بایدت در خلوت خاص معاذالله زهی فرخنده‌حمام از آن فایض به خلوتخانه گل به تَحْتِ الارض، خورشید جهان‌سوز درونش را به چشم پاک‌بینان برونش را برای تربیت روح در فیضش به روی کس نبسته چه در بیرون در ماندی؟ درون آى گذر بر صفه پاک‌اعتقادى کمر بند امل را عقده کن سست گشا بند قبای خودنمایی بنه از سر کلاه عجب و پندار علایق از میان نه بر کرانه برون آ از صف بالانشینان</p> | <p>اجازت نیست بی‌غسل طریقت بپرس اول ره حمام اخلاص که آبش هست آبروی ایام هوایی چون هوای خلوت دل به گلخن‌تابی او شب کند روز صفای خاطر خلوت‌نشینان به هر جانب در صد فیض مفتوح در او وارستگان صف‌صف نشسته بنه در مسلخ و ارستگى پای نشین بر فرش عجز و نامردى میان آزر بگشا چابک و چست برون آ از لباس خودستایی میارا تن به جبه، سر به دستار بزن لنگ تجرد عاشقانه برو تا خلوت تنهانشینان</p> |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

بریز آبی ز آب چشم نمناک
 چو خود را شستی از لوح مناهی
 قدم در مجمع اهل صفا نه
 گروهی بین همه از خویشتن عور
 همه از جُبه و دستار عاری
 نشین و آب گرم گریه پیش‌آر
 به سنگ ترک کن پای طلب پاک
 توجه کن به دل‌آک هدایت
 کشد بر سنگ رحمت پاکی جود
 بنا چون می‌شد این حمام دلکش
 تفکر از پی تاریخ آن رفت
 چو خواهی سال اتمامش بدانی
 چو با فیض است و زو نبود جدا فیض

وگر آلایشی داری بشو پاک
 ز آب گریه‌های عذرخواهی
 برای خویشتن جانی صفا ده
 ز خود کرده لباس عاریت دور
 برهنه از رسوم اعتباری
 تو هم آبی به روی کار خویش آر
 ز چنگ قیده‌های عالم خاک
 که آید بر سر کارعنایت
 تراشد موی قید بود و نابود
 که آتش آشتی دارد به آتش
 پی حمام نقلش بر زبان رفت
 بگویم تا بدانی چون بخوانی
 طلب تاریخش از حمام بافیض
 (وحشی بافقی ۱۳۷۶: ۲۷۳)

۳. قدسی مشهدی

قدسی در وصف گرمابه شاه‌جهان مثنوی بلندی سروده است و در آن به بسیاری از عناصر و اجزای گرمابه مانند کاشی، سنگ، حوض، مرمر کف، روزنو فضاهایی چون صحن، خلوت، خزینه و گلخن اشاره کرده و برای آنها تشبیه‌ها و توصیف‌های زیبایی آورده است. وی کلام خود را با تشبیه این بنا به بهشتی که بر آتش استوار شده است، آغاز می‌کند و معتقد است که توبه رهنمایی‌کننده به اینمکان است؛ زیرا توبه از درون می‌شوید و گرمابه از بیرون. سپس به وصف هوا، نقش‌ونگار، آب، آتش، دیوار، مرمر و جدار گرمابه می‌پردازد.

این شاعر چیره‌دست گرمابه را چون خانقاهی می‌بیند که تجردپرستان خلوت‌نشین به آن روی می‌آورند و هر خلوت آن مجمع فیض است و زلال گرمابه توانایی زدودن غبار را از دل‌ها دارد؛ در واقع، گرمابه هم خانقاهی است که به‌ویژه در خلوت آن، بدن از چرک دنیا شسته می‌شود. مزاج گرمابه‌مانند روح تر و گرم است^(۱) و فیض آن موجب فتوح تن خاکیان می‌شود. صبح‌خیزان به آن روی می‌آورند و شاه و گدا بر آستانش کلاه می‌نهند و غنی و فقیر در آن یکسان هستند. قدسی تلمیحی نیز به ماجرای گلستان شدن آتش بر خلیل(ع) دارد و حمام را اثباتی بر گلستان شدن آتش می‌داند.

در گلخن اینگرمابه، برعکس سایر گلخن‌ها که پردود و بدبو هستند، عود می‌سوزد. سنگ اینگرمابه مانند آینه، مصفا و گلجامش مثل مینشئه‌آور است. کاشی‌های جداره‌مثابه جواهر و صحن آن پرنور است. حضرت خضر(ع) به گرمابه پادشاه آب و حضرت موسی(ع) به آن آتش می‌بخشند. خزینه آن بدون در است؛ زیرا آب درون آن در حکم سیم روان است و ایستادندر آن خطا است. دل‌آکان کیسه‌به‌دست آماده خدمت هستند.

هر جانب اینگرمابه حوضی است که مراجعان در آنها غوطه‌ورند؛ آب آن بسیار زلال است، به‌حدی که اگر ماه از روزن اینگرمابه به آن بنگرد، غبار سَبَل^(۷) را از چشم می‌شوید. گدایی که بدین خانقاه می‌آید، بی‌کلاه و کمر، پادشاه است. آهک (نوره) این گرمابه از سفیداب صبح است و خورشید جامی از گلجام‌های روزن آن است. در ادامه، شاعرگرمابه را به کعبه اهل صفا و جهان تشبیه می‌کند و پس از اشاراتی به گرما و آتش و خواص گرمابه و کارآیی مذهبی آن، سخن خود را به پایان می‌رساند:

| | |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| <p>به سحر آن که ترتیب گرمابه داد به حمام شد توبه‌ام رهنمون نگاری چنین کس نپرداخته تفاوت نه در وی گدا را ز شاه هوایش رطوبت‌فزای دماغ ز دیوار و صحنش به نقش‌ونگار درین خانقه از یسار و یمین بود مجمع فیض هر خلوتش در او پهلوی هم چو گُل در چمن دَمَش آتش از آب آرد پدید زلالش چو آرایش آشکار جواهرنشان گشته دیوار و دَر نیابی در این خانقه هیچ تن بخیلی که در خلوت او نشست شب و روزش آتش بود زیر پای ز دولت دهد حُسن فرشش نوید مزاجش تَر و گرم مانند روح ندانم خرد داده جای از چه فن حریمی که خواهی گدا، خواه شاه برای جدارش جواهرتراش بود مجمع صبح‌خیزان در او برد فیض عامش صغیر و کبیر وجودش بود منکران را دلیل ز رَشَح رطوبت ز دیوار و دَر بر آتش بود عود در گلخنش خِضرکرده آبش ز سرچشمه صاف چو آینه سنگش مصفاً بود به وصف جدارش کنم چون تلاش به صحنش بود گرم بازار نور</p> | <p>بنای بهشتی بر آتش نهاد که آن از درون شوید، این از برون چو می آب و آتش به هم ساخته به آلودگی بَد چو لطف اله می از شیشه‌اش کرده روشن چراغ ز بتخانه چین برآید دمار تجردپرستان خلوت‌نشین عجب انجمن‌هاست در خلوتش بلورینه‌ساقان سیمینه‌تن چنین آتشین باطنی کس ندید تواند که شوید ز دل‌ها غبار ز هر جوهرش آب و تاب دگر که از چرک دنیا نشوید بدن ز آلودگی شست یکباره دست ولیکن ز تمکین نجنبد ز جای کند مرمرش کار بخت سفید ز فیضش تن خاکیان را فتوح در آغوش یک روح چندین بدن؟ گذارند بر آستانش کلاه دل کان به فولاد کرده تراش چو دیده، بدن قطره‌ریزان در او به صحنش مساوی غنی و فقیر که آتش گلستان شده بر خلیل صدف‌وار فرشش ز لؤلوی تر مشام آرزومند پیرامنش هوایش به عمر ابد در مصاف ز جامش چو می نشئه پیدا بود جواهرتراشم، نه کاشی‌تراش بود آتشش از تجلای طور</p> |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

به حمام شاه جهان از قدیم
 کند حرف زبیش چو اندیشه سر
 به هم آتش و آب در ساخته
 گرش در ندارد خزینه، بجاست
 گروهی به خدمت ز کارآگهی
 تهی‌کیسگان را در او جا خوش است
 چو دست کریمان گشاده درش
 گشود دری با دل سوزناک
 ز هر جانبش حوض صافی سرشت
 بر اطراف حوضش ز بس انبساط
 ز آبش بُتان‌اند آشفته‌حال
 ز روزن کند گر به آبش نگاه
 درون و برون را سحاب و چمن
 ز شب‌بنم عنان به‌ارش به دست
 جهانی در او غوطه‌زن سربه‌سر
 گدایی که آید بدین خانقاه
 بود آهکش از سفیداب صبح
 طلسمی خرد ز آتش و آب بست
 بر اهل زمین و زمان روشن است
 کی آنجاست بخشنده‌تر کس ز کس؟
 صلا گر زند بر خواص و عوام
 برآیند ازین کعبه اهل صفا
 جهان را شبیهی چو حمام نیست
 ز مال جهان هیچش اسباب نیست
 جز این منبع عیش شاه و گدا
 فسون را به نیرنگ گیرد سبق
 ز گرمی در و بام او قطره‌بار
 شنیدم ز هر خشتش این ساز را
 کند استخوان شکسته علاج
 کند گر در او جای رویینه‌تن
 عزیز است گرمابه هر جایگاه
 تر و گرم دیواز کسی شست دست
 دهد مرد را از طریق فلاح
 زد حرف گرمابه بس‌بی‌دریغ

خضر آورد آب و آتش کلیم
 عرق‌وار ریزد گهر بر گهر
 وز آن نقش گرمابه بر ساخته
 ز سیم روان ایستادن خطاست
 همه کیسه‌ها پُر ز دست تهی
 بود گنج، اما زرش آتش است
 غلّو کرده شاه و گدا بر سرش
 به تکلیف ناپاک و اخراج پاک
 دهد یاد از سلسبیل بهشت
 به آب طرب غسل کرده نشاط
 که ناگه نشوید سیاهی ز حال
 غبار سبّل شوید از چشم ماه
 که شوید غم از دل غبار از بدن
 چو فصل خزان لیک عربان‌پرست
 همه تا به گردن در آب گهر...
 بودبی‌کلاه و کمر پادشاه...
 به نور و صفا برده است آب صبح
 که بر خاکش از باد غم نیست دست
 که خورشید یک جامش از روزن است
 تواضع به یک تاس آب است و بس...
 چه حیرت که گرمابه‌اش گشته نام...
 درآیند هر یک به کیشی جدا...
 که در وی بسی جای آرام نیست...
 کمالش به‌جز آتش و آب نیست
 که دیده است در زیر گنج ازدها؟...
 به تردستی از خشت گیرد عرق
 که دیده است یکجا تموز و بهار؟...
 که من مکتبم مشق آواز را
 هوایش بود مومیایی‌مزاج
 ملایم‌تر از موم سازد بدن
 به‌تخصیص، گرمابه پادشاه
 که احرام مسجد ز گرمابه بست
 پی عزم میدان مسجد سلاح
 دگر زین سخن مَهر به سنگ و تیغ^(۸)
 (قدسی مشهدی ۱۳۷۵: ۸۹۱-۸۸)

۴. کلیم کاشانی

کلیم نیز در یک مثنوی که برای کتابه گرمابه شاه‌جهان، صاحبقران ثانی، سروده است، گرمابه را مخاطب قرار داده و آن را موجب طراوت و صفا و شادی دل و راحت جان و مسبب وارستگی و سبکباری دانسته و اذعان نموده است که هر کس گذرش به سوی این مکان افتاده، لباس علایق را از برکنده و صریر در آن آداب ترک را به ارباب تجرید و اصحاب تَرک آموخته است؛ به‌طوری‌که چنین ترک و تجرید در صومعه و خانقاه میسر نیست. سپس شاعر به عدم وجود رخت و اسباب در این مکان و مجرداساس بودن آن اشاره کرده و متذکر شده است که برای نماز از گرمابه پاکیحاصل می‌شود.

در ادامه، خلوت و آب و آتش و گلخن گرمابها توصیف کرده است؛ وی خلوت گرمابه را در صفا و طراوت و آب و تاب به حباب و آب آن را به اشک چشم مجنون و آتشش را به رخ سرخ و پرنور لیلی مانند کرده و خودگرمابه را که جامع آب و تاب است، به آفتاب تشبیه نموده است. خاکستر گلخن اینگرمابه موجب جلابخشی آینه چشم به دست قضا است. سقف گرمابه و گلجام‌های آن نیز سپهر و ستارگان را به یاد او آورده است. بساط رنگینی که در اثر انعکاس نور از گلجام‌های الوان سقف بر روی مرمر کف گرمابه به وجود آمده، در نظر وی همچون چتر طاووس است. وی سخن خود را با مدح پادشاه و ذم اعدای وی به پایان می‌رساند:

| | |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| <p>زهی از تو روی طراوت سفید سرور دل و راحت جان تویی به وارستگی، طبع همدم ز توست به سویت گذر هر که افکنده است به ارباب تجرید و اصحاب ترک چنین ترک و تجرید و این رسم و راه به بی‌برگی از مسجدی رفته‌تر ز سامان بدان‌گونه بگسسته‌ای زتو کسب پاک‌ی بر امتیاز تجرداساسی و رخت سرا بود خلوتت در صفا چون حباب فروغ دو روشن‌روان یار توست رخ لیلی و چشم مجنون نه‌ای وجودی چو تو جامع آب و تاب فروغی است با آب صافت قرین نه تنها از او کسب گرمی نمود هر آن کس که شد خلوتت مسکنش</p> | <p>صفا را ز تو گرم گشته امید به عالم، قدمگاه پاکان تویی سبکباری اهل عالم ز توست لباس علایق ز بر کنده است صریردرت گفته آداب تَرک نه در صومعه است و نه در خانقاه زهی دامن‌افشان ز هر خشک و تر که از بوریا نیز وارسته‌ای مقدم بود بر ادای نماز نداری به جز اعتدال هوا سراپا طراوت تمام آب و تاب که با آب و آتش سروکار توست جدا ز آب و آتش دمی چون نه‌ای نیامد به دنیا مگر آفتاب که گویی به آتش چو شد هم‌نشین که هر روشنی هم که بودش، ربود عرق تخم راحت شود برتنش</p> |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

ز تو روی گرم آن‌که یک بار دید
 شد از گلخن شعله تا کامیاب
 ز خاکستر گلخن تو قضا
 سپهری است سقفت که دارد مُدام
 ز الوان جام تو بر دور هم
 سر خلوت از عکس انوار جام
 تمام‌آبرویی که سودی جبین
 سر سروران پادشاه جهان
 بود خصمش از گریه آتشین
 عدویش کزو عافیت راست عار
 ز رویش بود صبح را آب و تاب
 جهان یابد از لطف و قهرش قوام
 ز خلُقش چو گلخن شود بهره‌یاب
 در نفع لطفش به هر جا گشود
 وزد باد قهرش چو بر روزگار

ز آرامگاه خودش دل رمید
 دگر بهر مرکز نکرد اضطراب
 به آینه دیده بخشد جلا
 فروزان نجوم ثوابت ز جام
 زده چتر طاووس باغ ارم
 ملون‌بساطی است فرش رُخام
 به پای شهنشاه روی زمین
 به تأیید ثانی صاحبقران
 چو گرمابه با آب و آتش قرین
 چو گلخن به تب باد پیوسته یار
 چو جامی که تابد بر او آفتاب
 چو گرمابه از آب و آتش نظام
 بگیرند چون گل ز اخگر گلاب
 ز آتش توان جامه گلگون نمود
 ز حمام بر رو نشیند غبار
 (کلیم کاشانی، بی‌تا: ۴۰۱-۴۰۲)

نتیجه

با نظر به آنچه ذکر آن گذشت، درمی‌یابیم که برخی از شعرا ضمن سرودن اشعاری در توصیف‌گرمابه‌های سلطنتی، بین گرمابه و خانقاه شباهت‌هایی چون کمی تجملات، قصد طهارت و حصول پاکی، یکسان بودن حاضران در آنها، عاری شدن از اسباب و تعلقات جسمانی و... تشخیص داده‌اند؛ در این نوع توصیفات منظوم، گاه مراحل سیر سالک به مراحل استحمام مانند شده و گاه واردشونده به گرمابه به سالک طریقت تشبیه گشته است که در هر دو صورت بین برخی از فضاها، عناصر و ابزار گرمابه و آداب استحمام با اصطلاح‌ها و الفاظ و تعلیمات صوفیه ارتباط برقرار گشته است؛ مثلاً آب زلال و گرم حمام که باعث پاکی و تسکین جسم است، یادآور فیض الهیاست که تسکین‌بخش جان و نشاط‌بخش دل عرفا بوده است، نشستن در خلوت گرمابه که محل عاری شدن از اوساخ جسمانی است، شباهت زیادی به خلوت‌نشینی در خانقاه برای رفع حجاب‌های دنیوی دارد و عاری شدن از لباس‌ها و ترک اسباب در صقه گرمابه که اولین مرحله از آداب استحمام است، تداعی‌گر ترک و تجرید صوفیه است.

پی‌نوشت

- (۱) تاس‌بازی: «نوعی از بازی بازیگران؛ آن، چنان باشد که تاس را به هوا انداخته بر سر چوبی می‌گیرند و بر آن می‌گردانند. به معنی شعبده‌بازی نیز آمده است.» (معین ۱۳۷۵: ذیل مدخل «تاس‌بازی»)
- (۲) مجمعه سینی بزرگ مسی لب‌کنگره بود که زنان در گرمابه روی آن می‌نشستند؛ چراکه نشستن بر روی زمین گرمابه موجب بروز امراض می‌شد. (شهری‌باف ۱۳۷۸، ج ۳: ۲۹)
- (۳) اشاره به آیه ۱۲۲ از سوره ۲۰ قرآن کریم: «ثم اجتباه ربه فتاب علیه و هدی»؛ (پس برگزید او را پروردگارش؛ پس توبه پذیرفت از او و هدایت کرد).
- (۴) در کتاب تاریخ جدید یزد (کاتب یزدی ۱۳۴۵: ۱۰۱) در ذکر گرمابه امیرغیاث‌الدین‌علی آمده است که بر کتابه درگاه ماده تاریخ «بالخیر» نوشته شده است.
- (۵) حمام بافیض با حساب حروف ابجد نهصد و هشتاد و دو می‌شود.
- (۶) برای اطلاع از طبیعت گرمابه از دیدگاه اطبای قدیم رک. ابن بطلان ۱۳۶۶: ۱۴۲.
- (۷) سبیل: نوعی بیماری چشم.
- (۸) در ایام عاشورا و شهادت شاه نجف، سر نمی‌تراشیدند و از غایت احتیاط، سنگ و تیغ حلاق را مهر می‌کردند. (وارسته ۱۳۸۰: ۵۱۳)

کتابنامه

قرآن کریم

- ابن اخوه قرشی، محمدبن محمد. ۱۳۴۷. آیین شهرداری در قرن هفتم. ترجمه جعفر شعار. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن بطلان، مختاربن حسن. ۱۳۶۶. ترجمه تقویم‌الصحة بغدادی. مترجم نامعلوم. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: علمی و فرهنگی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله. ۱۳۷۰. قانون در طب. بخش اول کتاب سوم. ترجمه عبدالرحمن شرف‌کنندی. تهران: سروش.
- افلاکی، احمدبن اخی. ۱۹۶۱م. مناقب‌العارفین. تصحیح تحسین یازیجی. ج ۲. تهران: انجمن تاریخ ترک.
- اوحدی اصفهانی، رکن‌الدین. ۱۳۷۵. کلیات اوحدی اصفهانی معروف به مراغی. تصحیح سعید نفیسی. تهران: امیرکبیر.
- پولاک، یاکوب. ۱۳۶۱. سفرنامه پولاک (ایران و ایرانیان). ترجمه کیکاووس جهان‌داری. تهران: خوارزمی.
- پیرنیا، محمدکریم. ۱۳۷۸. آشنایی با معماری اسلامی ایران. تدوین غلامحسین معماریان. تهران: دانشگاه علم و صنعت ایران.
- تأثیر تبریزی، محسن. ۱۳۷۳. دیوان. تصحیح امین‌پاشا اجلالی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ترکمان فراهی، برخورداربن محمود. ۱۳۲۰. محبوب‌القلوب یا شمس و قهقهه. تهران: کتابخانه بارانی.
- جمالزاده، محمدعلی. ۱۳۳۹. کشکول جمالی. ج ۲. تهران: کانون معرفت.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد. ۱۳۷۶. دیوان. تصحیح ابوالقاسم انجوی شیرازی. تهران: جاویدان.
- روزبهان بقلی شیرازی. ۱۳۶۰. شرح شطحیات. تصحیح هانری کربن. تهران: انیستیتوی ایران و فرانسه.
- سجادی، سیدجعفر. ۱۳۷۹. فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی. ج ۲. تهران: طهوری.
- سرنا، کارلا. ۱۳۶۳. مردم و دیدنیهای ایران: سفرنامه کارلا سرنا. ترجمه غلامرضا سمیعی کیوان. تهران: نو
- سیدالماسی، پروانه و پرستو سیدالماسی. ۱۳۸۷. «جایگاه گرمابه در اندیشه، آثار و زندگی مولانا». فصلنامه علمی- پژوهشی ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی. ش ۱۳.

- _____ . ۱۳۸۸. «نگرشی به نقوش گرمابه در متون ادبی تا عصر بیداری»، فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد. س ۶. ش ۲۲.
- شهری‌باف، جعفر. ۱۳۷۸. تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم. ج ۳. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- عنصرالمعالی، کیکاوس بن اسکندر. ۱۳۴۵. قابوسنامه. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- غالب دهلوی، اسدالله بن عبدالله. ۱۳۷۶. دیوان. به اهتمام محسن کیانی. تهران: روزنه.
- قبادیان، وحید. ۱۳۸۲. بررسی اقلیمی ابنیه سنتی ایران. تهران: دانشگاه تهران.
- قدسی مشهدی، محمدجان. ۱۳۷۵. دیوان. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- کاتب یزدی، احمد بن حسین. ۱۳۴۵. تاریخ جدید یزد. به کوشش ایرج افشار. تهران: فرهنگ ایران‌زمین.
- کلیم کاشانی، ابوطالب بی‌تا. دیوان. تصحیح پرتویضایی. تهران: کتابفروشی خیام.
- کیانی، محمدیوسف (گردآورنده). ۱۳۷۹. معماری ایران (دوره اسلامی). تهران: علمی و فرهنگی.
- مجله تیشتر. ۱۳۸۲. تهران: پژوهشکده مردم‌شناسی میراث فرهنگی. ش ۸.
- مجیرالدین بیلقانی. ۱۳۵۸. دیوان. تصحیح محمدآبادی. تبریز: دانشگاه تبریز.
- محمدبن منور. ۱۳۶۶. اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: آگاه.
- معین، محمد. ۱۳۷۵. فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر.
- نظام قاری، محمود بن امیراحمد. ۱۳۵۹. دیوان البسه. به اهتمام محمد مشیری. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- وارسته، امامعلی. ۱۳۸۰. مصطلحات الشعراء. تصحیح سیروس شمیسا. تهران: فردوس.
- وحشی بافقی، کمال‌الدین. ۱۳۷۶. کلیات دیوان وحشی بافقی. با تنظیم حسن مخابر. تهران: نامک.
- وراوینی، سعدالدین. ۱۳۷۵. مرزبان نامه. به اهتمام خلیل خطیب رهبر. تهران: صفی‌علیشاه.

English Source

Anonymous. 2002. Architectural Record. USA: University of Michigan Library.

References

The Holly Quran.

Aflāki, Ahmad ibn Akhi. (2002/1381SH). *Manāqeb-ol-'ārefīn*. Ed. by Ta'hsin Yāziji. 2 Vols. Tehran: Anjoman-e tarikh-e Tork.

Beylaqāni, Mojir ol-din. (1979/1358SH). *Divān*. Ed. by Mohammad Ābādi. Tabriz: University of Tabriz.

Hāfez Shirazi, Shams-oddin Mohammad. (1997/1376SH). *Divān*. Ed. by Abolghāsem Anjavi Shirāzi. Tehran: Jāvidān.

'Ibn Batlān, Mokhtār ibn Hasan. (1987/1366SH). *Tarjomeh-ye taghvim-o-s sehah-e baghdādi*. Tr. unanimous. Ed. by Gholām Hossein Yusefi. Tehran: 'Elmi va farhangi.

'Ibn Ekhvah Ghareshi, Mohammad-ibn Mohammad. (1968/1347SH). *Āeine shahrdāri dar gharn-e haftom (ma'ālem-ol-qariye fi ahkām-el-hasbah)*. Tr. by Ja'far Sho'ār. Tehran: Bonyād-e farhang-e Iran.

Ibn-Sīnā, Husayn ibn Abd Allāh. (1991/1370SH). *Ghanoun dar Teb (The Canon of Medicine)*. *Bakhshe avval-e ketāb-e sevvom*. Tr. by 'Abdol-rahmān Sharafkandi. Tehran: Soroush.

Jamālzādeh, Mohammad 'Ali. (1960/1339SH). *Kashkoul-e Jamāli*. Vol. 2. Tehran: Kanoun-e Ma'refat.

Kalim Kāshāni, Aboutāleb. (n.d.). *Divān*. Ed. by Partow Beizā'i. Tehran: Ketāb foroushi-ye Khayyām.

Kateb Yazdi, Ahmad ibn Hossein. (1966/1345SH). *Tārikh-e jadid-e Yazd*. With the efforts of Iraj Afshār. Tehran: Farhang-e Iran zamin.

Kiyāni, Mohammad Yusef (compiler). (2000/1379SH). *Me'māri-ye Iran (dowreh-ye eslāmi)*. Tehran: Elmi va farhangi.

Mohammad Ibn Monavvar. (1987/1366H). *Asrār-o-ttowhid*. Ed. by Mohammad Rezā Shafi'ei Kadkani. Tehran: Āgāh.

Nizām qāri, Mahmud ibn Amir ahmad. (1980/1359SH). *Divān-i-albisah*. With the efforts of Mohammad Moshiri. Tehran: Sherkat-e mo'allefān va motarjemān-e Iran.

Ohadi Esfahāni, Rokn-o-ddin. (1996/1375SH). *Koliyāt-e Ohadi Esfahāni ma'rouf be Marvghi*. Ed. By Sa'ied Nafisi. Tehran: Amirkabir.

Onsor ol-Ma'ali, Keykavus ibn Eskandar. (1966/1345SH). *Ghābous nāme*. Ed. by Gholām Hossein Yusefi. Tehran: Bongāh-e tarjomeh va nashr-e ketāb.

Pirniyā, Mohammad Karim. (1999/1378SH). *Āshnā'i bā me'māri-ye eslāmi Iran*. Ed. by Gholām Hossein Me'māriyān. Tehran: Dāneshgāhe 'Elm o San'at-e Iran.

Polak, Jakob Edward. (1982/1361SH). *Safarnāme-ye Poulāk (Iran va Iraniyan) (Persien: das Land und seine Bewohner: ethnographische Schilderungen)*. Tr. by Keykāvous Jahāndāri. Tehran: Khārazmi.

Qāleb Dehlavi, Asad-ollāh ibn 'Abdollah. (1997/1376SH). *Divān*. With the efforts of Mohsen Kiyāni. Tehran: Rowzaneh.

Qobādiyān, Vahid. (2003/1382SH). *Barrasi-ye eghlimi-ye abniyeh-ye sonnati Iran*. Tehran: University of Tehran.

Qodsi Mahhadi, Mohammad Jān. (1996/1375SH). *Divān*. Mashhad: University of Ferdowsi-e Mashhad.

Rouzbahān Baghli shirāzi. (1981/1360SH). *Sharh-e Shathiyyāt*. Ed. By Henri Corbin. Tehran: Anestitou-ye Iran va Faranse.

Sajjādi, Seyyed Ja'far. (2000/1379SH). *Farhang-e loghāt va estelāhat va ta'birāt-e 'erfāni*. 2nd Ed. Tehran: Thouri.

Serena, Carla. (1984/1363SH). *Mardom va didani-hā-ye Iran: safarnāme Carla Serena (Hommes et chosen en Perse)*. Tr. by Gholām Rezā Sami'I Keivān. Tehran: Now.

Seyyed Almāsi, Parvāneh va Parastou Seyyed Almāsi. (2008/1387SH). *"Jāyegāh-e garmābeh dar andisheh, āsār va zendegi-ye Mowlānā"*. *Faslnāme-ye "elmi-pazhouheshi adabiyāt-e 'erfāni va ostoureh shenākhti*. No. 13.

Seyyed Almāsi, Parvāneh va Parastou Seyyed Almāsi (2009/1388SH). *"Negareshi be noghoush-e garmābeh dar motoun-e adabi tā 'asr-e bidāri"*. *Faslnāme-ye takhassosi-ye adabiyāt-e Fārsi dāneshgāh-e Azād-e Eslāmi-ye Mashhad*. Year 6. No. 22.

Shahri Bāf, Ja'far. (1999/1378SH). *Tārikh-e ejtemā'i Tehran dar gharn-e sizdahom*. Vol. 2. Tehran: Mo'assese khadamāt-e farhangi-ye rasā.

Ta'sir Tabrizi, Mohsen. (1994/1373SH). *Divān*. Ed. by Amin pasha Ejlāli. Tehran: Markaz-e Nashr-e Dāneshgāhi.

"*Tishter Journa*". (2003/1382SH). Pazhouheshkadeh mardom shenāsi mirās-e farhangi. No. 8.

Torkamān Farāhi, Barkhordār ibn Mahmūd. (1941/1320SH). *Mahboub-ol-gholoub yā Shamseh va qahqahe*. Tehran: Ketābkhāneh-ye bārāni.

Vahshi Bafqi, Kamal o-ddin. (2003/1376SH). *Kolliyāt-e divān-e Vahshi_ye Bafqi*. Bā tanzim-e Hasan Mokhāber. Tehran: Nāmāk.

Vārasteh, emām'ali. (2007/1380SH). *Mostalahāt O-sho'ara'*. Ed. by Sirous Shamisā. Tehran: Ferdows.

Varāvini, Sa'd o-ddin. (2002/1375SH). *Marzbān nāme*. With the efforts of Khalil Khatib Rahbar. Tehran: Safi 'Alishāh.